

احوال خیر الساجدین علیہ السلام

جُزْءَانِ جُزْءِ عَيْطٍ يُوَدُّهَا جَلِيمٌ وَجُزْءٌ مُضَيَّبَةٌ بِرُفْقَائِهِ يَصِيرُ يَمْنَى رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِهِرِي
 راه و طریق به پیشگاه خدای عزوجل دو جرحه است که بیابست در نهایت میل و شوق فرورد سخت جرحه غیظ است که پشت
 یاری علم و بردباری باید بازگردانید و دیگر جرحه صیبت نامی است که بدست آویز صبر و شکیبائی باید فرود خورد
 از حضرت امام باقر سلام الله علیه مرویت که علی بن محسن علیه السلام میفرمود **إِنِّي لَبَعْنُ الرَّجُلِ أَنْ يَدْرُكَهُ**
حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ یعنی هر اشکفتی انگیز مردی که هنگام غضب علم و بردباری او را در یاد و مقصود
 اینست که چون اینجالت با آنجالت منافات و ضدیت دارد ازین روی چون توفیق برای کسی حاصل شود سخت
 سخن و محل تعجب و سرتاست و دیگر ابو حمزه ثمالی از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه حدیث میکند که فرمود
إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ تَمَّ بِنَادِي
مُنَادٍ أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ قَالَ فَيَقُومُ عَنْقُومٌ مِنَ النَّاسِ قَلْبًا هُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ مَا كَانَ فَضْلَكُمْ
فَيَقُولُونَ كَمَا نَصَلْنَا مِنْ قَطْعِنَا وَنُعْطِي مَنْ حَرَمْنَا وَنَعْفُو عَنْ مَنْ ظَلَمْنَا فَيَقَالُ لَهُمْ صَدَقْتُمْ أَذْخَلُوا الْجَنَّةَ
 یعنی روز قیامت فرارسد خدای تعالی فریدگان نخستین و واپسین را فراهم گرداند در یکتیمی بلند آنگاه اواز
 کننده ندا کند که ایستند اهل فضل و دانش سرچ عینی از مردمان بر خیزند این هنگام فرشتگان با ایشان ملاقات
 نمایند و با ایشان بگویند فضیلت نامحلیت جواب گویند ما در دنیا ما هر کس که از ما قطع سعادت و مواهب ببرد و تعالی
 بجزیم هر کس را محروم میداشتادی بطلت میرفتیم و از هر کس ما استم سرفت بغض و کدشت کار میکردیم
 چون این سخن گویند با ایشان بگویند سخن راستی که استید در بهشت اندر شود در کتاب روضه کافی از حضرت امام موسی
 کاظم علیه السلام مرویت که فرمود پدرم دست مرا گرفت آنگاه فرمود **أَيُّكُمْ مِنْ جَلِيمٍ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
مَنْ دَسْتُ تَرَاكَ قَمِّ وَرَسُولِ دَرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَسْتُ تَرَاكَ قَمِّ وَرَسُولِ دَرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنْ دَسْتُ تَرَاكَ قَمِّ وَرَسُولِ دَرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَسْتُ تَرَاكَ قَمِّ وَرَسُولِ دَرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنْ دَسْتُ تَرَاكَ قَمِّ وَرَسُولِ دَرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَسْتُ تَرَاكَ قَمِّ وَرَسُولِ دَرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 یعنی ای هر کس من کار به نیکی و خیر گذارد و با هر کس از نو از در طلب نیکی برآید کوفی کن پس اگر آنکس اهل و سزاوار نیکی
 باشد تو کار سجاد بوقع کرده باشی و موضع آنرا در یافته خواهی بود و اگر دروغو نباشد تو خود اهل آن باشی و اگر مردی
 دشنام گوید از سوی راست تو آنگاه از جانب چپ تو درآید و در اعتذار گراید **عَذْرَتُنْ سَدِيرٌ وَجَرُّنْ سَدِيرٌ**
 و از کلمات امام زین العابدین علیه السلام است **الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ تَبَيُّرٌ لِلرَّائِسِ مِنَ الْعَبْدِ وَلَا يَأْتِيَنَّ لِضَلَّةِ**
 یعنی برای ایمان صبر و شکیبائی بمنزله سرت از بدن نیست ایمان برای کسیکه او صبر نباشد پراگندگی را بر
 صواد روزگار و مقتدرات پروردگار قمار صبر نباشد لابد در طاقات حوادث پریشان گردد و ناسپاسی پیش گردد
 و ایمان از میان برگیرد و دیگر از ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام مرویت **قَالَ الصَّبْرُ وَالرِّضَا**
عَنِ اللَّهِ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ وَمَنْ صَبَرَ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ فِيمَا قَضَى عَلَيْهِ فِيمَا أَحْتَأَوْا
كَيْرَةً لَمْ يَفِضْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيمَا أَحْتَأَوْا كَيْرَةً إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ یعنی
 شکیبائی و رضای بر قضای خدای بر سر طاعتی خدایت و بر کس صبوری نماید و خوشنود باشد از خدا

خبر

سخن

سخن

سخن

سخن

سخن

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

ع

فرمود ما ستر الله عنك من غيرنا اكثر خدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته پیش ترا است که تو مدنی بگویی
 و بر تو آشکار باشد پس از آن فرمود اَلتَّ حَاجَةٌ فَعَيْنُكَ عَلَيْنَا يَا تَرَا حَاجَتِي مَا بَدَّ نَابِرَ النَّجَاحِ اَنْ تَرَا عَائِتَ كُنِيْمٍ
 بسیار شرمسار شد آنحضرت کسانی سیاه بر دو گوشه و هر دو سر علم خود را بر روی او افکند هزار در هم نیز با وی عطا نمود
 و از آن پس هر وقت آمد آنحضرت را سیدید عرض میکرد که ابی بیدجم که تو فرزند رسول خدای این بی لدینا شده
 کرده است وقتی جماعتی در حضرت زین العابدین سلام الله علیه حضور داشتند ملهتن از خدمت شتافت و کبابی از
 تنور بیرون آورده با سیخ کباب بجنوب میباید که آورده طفلی از آنحضرت در خدمت حضور داشت سیخ کباب از
 دست خادم فرود افتاده بان کودک رسید و بابت ببرد خادم سخت پریشان گردید امام علیه السلام بد
 نگران شده فرمود اَنْتَ لَمْ تَنْتَقِدْ هَذَا اَنْتَ خَيْرٌ لَوْ جِئْتَهُ لَعَمْرُؤُا تَوَانِيكَ رُبَّمَا بَعْدَ كَرَمِي تُو دَرَاهِ خَدَا اَزَاد بَاشِي كَمَا
 فرمان داد آن کودک را در خاک کردند و آنحضرت میفرماید اقْرَبُ مَا يَكُونُ مِنْ غَضَبِ اللهِ اِذَا غَضِبَ مِنْ طَاعَةِ
 الشَّيْطَانِ اِذَا خَرَّ عَيْنِي نَزْدِيَةً بِنَفْسِي عَقَابِ خَدَايَ وَفَقِي اَسْتِ كَعَضْبِ بَرِي سَتُوِي كَرْدُو نَزْدِيَكِ نَزْدِيَكِ
 با طاعت شیطان وقتی است که شخص از مردمان اغترال جوید یعنی در حالت سیکه انسان غضبناک گردد نزدیکتر
 است بگرفتن شدن عتاب و عذاب خدای چه در آن حالت پاره افعال از آدمی ناشی میگردد که موجب عذاب است
 میشود و در آن حالت که آدمی بان اندیشه شود که از جهانیان عزت جوید و از نیک و بد و سود و زیان بجز خدا
 خوشوقت میشود در حقیقت میل او طاعت شده است در کتاب کشف الغم از ابو حمزه ثمالی ما نوره است که علی بن
 بن مسعود اِذَا كَانَ يَوْمُ الْيَمِيَةِ نَادَى مُنَادٍ لِيَقُمِ اَهْلُ الْفَضْلِ فَيَقُومُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ اِظْلَمُوا
 اِلَى الْجَنَّةِ فَنَلَقْنَا هُمُ الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُونَ اِلَى اَيْنَ فَيَقُولُونَ اِلَى الْجَنَّةِ فَاَلْوَا قَبْلَ الْحِسَابِ قَالُوا نَعَمْ
 فَاَلْوَا وَمَنْ اَنْتُمْ قَالُوا اَهْلُ الْفَضْلِ قَالُوا وَمَا كَانَ فَضْلَكُمْ قَالُوا كُنَّا اِذَا جَهِلْنَا نَلَيْنَا حَلْمَنَا وَاِذَا اَظْلَمْنَا
 صَبَرْنَا وَاِذَا اِسْتَيْلَيْنَا عَفَرْنَا قَالُوا اَدْخَلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ يَقُولُ يِنَادِي مُنَادٍ لِيَقُمِ اَهْلُ
 الصَّبْرِ فَيَقُومُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لِهَمَّ اَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَنَلَقْنَا هُمُ الْمَلَائِكَةَ فَيَقَالُ لِهَمَّ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَقُولُو
 اَهْلُ الصَّبْرِ قَالُوا وَمَا كَانَ صَبْرَكُمْ قَالُوا اَحْبَبْنَا اَنْفُسَنَا عَلَى طَاعَةِ اللهِ وَصَبَرْنَا مَا عَنِ مَعْصِيَةِ اللهِ
 قَالُوا اَدْخَلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ يِنَادِي لِيَقُمِ جِيْرَانُ اللهِ فِي دَارِهِ فَيَقُومُ نَاسٌ
 مِنَ النَّاسِ وَهُمْ قَلِيلٌ فَيَقَالُ لِهَمَّ اِظْلَمُوا اِلَى الْجَنَّةِ فَنَلَقْنَا هُمُ الْمَلَائِكَةَ فَيَقَالُ لِهَمَّ
 مِثْلُ ذَلِكَ قَالُوا وَاَوْ بِمَا جَاوَدْتُمْ اللهُ فِي دَارِهِ قَالُوا كُنَّا نَتَزَاوَرُ فِي اللهِ وَنَجَالِسُ
 فِي اللهِ وَنَتَبَاذَلُ فِي اللهِ قَالُوا اَدْخَلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ بَعْضِي حِينَ رُوِي عَنْ رَسُوْلِهِ
 در عرصه محشرند که هر کس نیکو کرده هر آینه اهل فضل بر پای استند پس از مردمان استند با ایشان بگویند که
 بسوی بهشت راه گیرید و در عرض راه فرشتگان ایشان را باز میزند و پرسش کنند که کدام سوی میشود در جواب بگویند
 بسوی بهشت میشود کونیند پیش از حساب و شمار کونیند آری فرشتگان کونیند شما کدام جماعت هستید در پاسخ
 کونیند اهل فضل هستیم کونیند فضل و فضیلت شما چه بود کونیند ما را در دنیا آن حالت بدست بود که اگر با ما از جهل
 جهالت رفتار میکردند بحکم و علم و سبک کردیم و اگر بر ما ستم میکردند شکیا بودیم و اگر با ما بیدی و آساست

بسیار شرمسار شد آنحضرت

فرمود ما ستر الله عنك من غيرنا اكثر

بسیار شرمسار شد آنحضرت

رَبْعُ دَوِّمٍ مِنْ كِتَابِ شَكْوَى الْأَدْبِ نَاصِرِي

پای میبردند بعبقرو گذشتن میرفتیم بوقت ملائکه با ایشان گوید بهشت اندر شوید چه اجر و مزد عالمان شیکو باشد
 از آن پس منادی می نماند اهل صبر و شکیبایی را پای نمود و جماعتی از مردمان پای شوند و ما ایشان حساب میجو که
 که در بهشت اندر شوید پس فرشتگان ایشان را ملاقات نمایند و همانگونه پیش نمایند در پاسخ گویند ما اهل صبر هستیم
 انمروم هستیم که بکسیبانی روزگار نماندیم گوید صد شما چاکونه بود و آب کاعف کوننا نفوس خویتر ابرطاعت خدا
 صبوری دادیم یعنی از رحمت ربانیت عبادت از کتاب مرفوفه چندی بار منکر شکیبایا هشتم و از
 معصیت خدا نیز صبر می دادیم یعنی در غیر شرک مطلقا طالب معاصی دلالت نماند است و بیبازات و
 ریاضات و اطاعت از نابت اهل نابت است و با حیرت می بینیم هر دو سند که در حراف نفس آواره بود خوشتر
 صبر و صبری دادیم پس ملائکه ایشان گویند در بهشت در آید همانا اجر عالمان و مزد کارکنان خوب و نیکو
 سه ایان تراوی که در آنجا که ما که مجاوران و همسایگان خدای بوده اند از خانه او بر پای شوند پس جز از
 راه برپای تو که کلمه با نعت است و سینه اجار با ایشان ملاقات است که در بهشت در شود پس ملائکه
 است با مادر گسند و همانگونه نیندینت همان ربانیت که بر ما بخواد و ان حد می بینیم کوننا جکوی مجاور
 یوید خدای را در خانه او گوید اینقدر تا مس عمرات و لذت شکر کند و به سبب زیارت کردید سجده ای نظر
 داشتیم و ما یک نوبت تو دادیم در راه نماند می بود چه بل نور هم در کتاب و اسب و راه خدای بود و در شکرگان
 که بند و نعت است و ما را رسیده از آن کتاب در خدا است که فنی تا از فرزندان حضرت امام بن
 العابدین علیه السلام و در دنیا او وسیع از صرع و درج رسیده است و در این احوال پیش نمودند و
 این امر را ما تو مع بسیمه چون رو کرد و انما را به نسیه در راه سبب نماندند و در بهشت
 مستظهر که ما بود و پویان است و در بهشت ما نیز سوز و در خانه او و اسب چه در زنده و متوجه بیاید
 و در این معصیت چه کراتی دیدن است که در این میان می بیند و آن را که کاهی است با آن در سجا
 الا نوارم درایت که در حد سبب است و سبب است از برای مردمان و بهای خضر علی برین مبارک
 دانستند و سبب علی با نعت است که عرض شده و آن مرد خدا او سبب است و آنحضرت که داشت و جامه بدو بگذاشت و قانون
 امام زین العابدین علیه السلام چنان بود که در فمیلی استان خرا خریداری می نمود و چون تابستان میزد
 و حاجتی بآن نبود میفرودخت و بهایش را تقدق می نمود و از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه و است کرد
 بدین مردی جمال بود که منزل و مزاج خردم دم بدین را بختند همی آورد و فنی گفت این مرد پیش منی احسن علیا
 مرا مانده و عاجز گردانید و هیچ تو گهستم و میرا سگده افلوم با بچله چنان شد که هنگامی حضرت یک نماند و او من از
 غلامانش از بی آنحضرت روان بودند پس آن مرد رضایان می نمود و او ای آنحضرت را از در منزل مزاج فرود گشتند از آن
 پس رفت و آنحضرت بهیچ وجه با وی لغات نمود پس از بی آن مرد فرشتند عجبی مبارک با از فرزند با زور
 و برودش مبارکشان یافتند امام زین العابدین علیه السلام با ایشان فرمود و نیز و کیت عرض کرد مردی بطلان
 که روزگار ایشان را بطلالت و لانغ و نوسن پای برده مردم مدینه را از کار و کردار خویش سخته دریا کند فرمود با او
 که نیدان الله يومئذ تخير في المظلوبون یعنی خدایا روزی است که در آن روز آنرا که غم خویش را بطلالت و نوسن

طالع و علم در
آفتاب

بخشید
جای خیرزا

مساله
آنحضرت بکجا
بطلان

شرح احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام

سپرده اند زیان میزند یعنی روز قیامت هر کس را پاداش کار در کناری بنهند در خبر است که وقتی مردی آنحضرت را
 دشنام گفت فقال یافنی لاق بین آیدینا عقبه کؤدافان جزف منها فلا ابالی بیا تقول وان
 آنکس فریاد افغانا شرمنا تقول ای جوان بنام در پیش روی و در جلور بگذرما عقبه پشت است سخت و شوار پس از من است
 و عاقبت از آن بگذرم از این سخن تو بیسج باکی ندارم و اگر نکندرم و فرود آیم از انتم که تو کوئی بدتر خواهی بود و دیگر
 این جعدیه گفتند است که وقتی مردی آنحضرت را ست کرد امام علیه السلام سکوت فرمود آنه و مرض کرد و ترشحه
 کرده بود امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود از تو چشم فرو خوا بانیدم مرویت که وقتی مردی بر مری
 از امل زبیر سخن بدیشتی گفتند و او را ناسرگفت و زیری از وی اعراض کرد و دیگر باره کلام مسلسل یافت و با سخا
 کنید که زبیری علی بن اوسین سلام الله علیهما را دشنام گفت و آنحضرت از وی اعراض فرمود و او را پاسخ
 نداد و ایچو زبیری گفت چه خیر تو را از رخ دادن این بدو است فرمود همان چیز که تو را از جواب نرود باز داشت

دشنام
دادن مردی
آنحضرت
سب
کردن مردی
آنحضرت
دشنام
دادن زبیری
آنحضرت

بسی جانم که تو او را هم سنگ خویش نخواهی
 از آنک ادروی بر کاستی من نیز انکالت
 و سکا برت با تو عار داشتیم

ذکر فتوت و مناعت و مروت سید سجاد حضرت امام

زین العابدین علیه السلام

زبیری از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه روایت که فرمود در آیت الحجر کذبت فی قطع الطمع غما
 فی آیت اللین یعنی نامت خیه و خوبی و بنا و آخرت را در بر گرفته چشم چشم از آنچه در دست مرمان است
 دیدم مقصود آنست که بویکم از صبح افکندن با سوا در دمان و چشم داشتن با شان جز دلت حاصل نیست چه
 بایست دانست بطمع با مال عزت و آبروی بالفعل را باز داد و خبری است و حرمان و دلش در دین و سخط بزدان
 چیزی نیافت در بعضی کتب اخبار این کلمات نیز آمده حدیث بر قوم است درین که تبیح الناس فی سنی فی
 ورد امره لالی الله عزوجل فی جیبیع اموره ایسحابا لله عزوجل که فی کل شیء هرگز
 هیچکار بر دمان امیدوار نباشد و یکبار ه سوره جیشن سخندای عزوجل تفویض نماید خداوند در هر کاره در هر چیز
 حاجت او را بر آورده نماید در جنات اخلو و معاری است که روزی یلصا رس که سپند در کار خانه و سه کار
 آنحضرت زبیر میشد و آنجمله را طعام کرده بودم میددند آنحضرت خواسته روزه داری و در تمام مکان بر سر
 دیکمای طعام آمده از بوی آن نیرو گرفته همان جوانم را فرمودی زبیری روایت کرده است که شبی مردی
 ماریش با بان علی بن محسن هدایه السلام را در آن سدهم که معه آری آرد و بیز هم رایت حمل کرده روان بود
 عرض کردم باین رسول الله چست فرمود آنکس گفت من و زاده و نوه برائگی آنجا کرده و بطلان کانا
 حل میکنم عرض کردم اینک غلام من حادث است و در عوض تو در و سش میباشد آنحضرت بوال فرمود این
 کرده من خود این بار حل کنم امام علیه السلام فرمود اما من نفع خود را از آنجایی که مراد را من نفع نجات میدهد

فتوت
مناعت و
مروت آنحضرت
قطع طمع
زبیری از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت

احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

مقدمه

دوست پیدا شدند و نیز بطور است که علی بن الحسین علیهما السلام کتور بسیار میخواست و چنان تند نور سیاهی
 بدین طبع بود و روز پس یکی از خاصکان آنحضرت مقداری انگور بخوبی مسکام افکار یاورد و چون مشاهده نمود
 تناول نماید سالی آواز برآورد و امام علیه السلام چنان بود بچله برای او فرستاد و انگیزشی دیگر حاضران و نیز
 بامت بزه سائل شد و در شب سیم سائل نماید و آنحضرت تناول فرمود چنانکه بانگ اطفالی مذکور روید و بعد در آنجا
 الا نوار سطور است که زهری گفت چون امام زین العابدین علیه السلام وفات کرد بدن او در بیابان کربلا
 میدادند بر پشت مبارکش نشانی یافتند بنابر خبر سید که آنحضرت شبها بر آنجا میخوابیدند و در آنجا
 کشی میفرمود و هم در بخارا از عمر بن ثابت روایت کرد چون آنحضرت وفات کرد و جسد سید را در آنجا
 در پشت مبارکش آثار سباهی دیدند بسیار آن پرسیدند گفتند آنحضرت آنها را می دیند بدو سینه مبارک
 حل نموده و بفقرای مدینه حطای نمود و هم در بخارا لاله از مرقوم است که چون در یکی تب دهن کمر بندگی و چشمها را چو
 شدی امام علیه السلام در منزل خویش پوی شدی و آنچه از فوت اهل سرای سجای بود فرجه و اینان
 بردوش خود برستیدی و سخنانهای فقرای مینه روی نهاد در حالتیکه چهره مبارک با پوشیده بود و
 ایشان گفت میفرمود و بسا بود که فقر بر در سرای خویش با تقار قدم مبارکش ستاده بودند و چون
 میدیدند با هم بشارت می دادند و می گفتند صاحب انبان فرایسید در روایت کرده اند که چون زمان است
 بن زید را هنگام مرگ فرایسید همی بدیت امام زین العابدین علیه السلام فرمودید ترا گریبان دانت نه
 که از آن همی کریم که مرا یازده هزار دینار و امه برگردن و مرده ریک من تا آن چند باشد که اینکار را باز امام
 زین العابدین علیه السلام فرمود و هیچ گویان مبارکش همانا این امر را من برگردن کردم تو آن برنی پستی
 و آنچه را از خود بداد در سحار الا نوار مرویت که چون حضرت سید استند اسلام نه نایه جو شهادت نوشت
 افتاد و چند هزار دینار و هم بر دنت همت داشت از نیروی علی بن الحسین علیه السلام آید غلها اندیشه
 اکثر اهام از خود دن و شامیدن و نختن بر کنار بود پس شخصی در جواب بیدارش ساید گفت بسند
 مهموم بسیار است چه مذاکی تعان بن قرض امام حسین علیه السلام با ارمالی مکنش داد فرمود آنحضرت بعد از
 مردم نان را که مال خمس کویان نوبت ما حتمه و چون تب ببرد رسید او در شب مدیم پس مل
 کرد هم ملی از زمان من گفت پرت را بنده رومی بود و در سجده میبندد و در دوشب چندی از بهر او بیرون
 بود با بچله آنحضرت در تقاضای شفق برآمد و روزی معده و بسیار که ولید بن علقه ابنی سیفان است استند امام زین
 العابدین علیه السلام و پیام داده بمن سده است که پرت را در تقاضای شفق است که خمس معروف است که
 بفروش آن مل ناشی بن زین و ضریار بشود حضرت تجا داد و بستند و فرمود این جمله را در روزی امام حسین علیه السلام
 میرو آن بسفیع برای او باز نمود و او برف و شب شنبه برای تعات حضرت سید علیهما السلام ششانی فرمود این
 اعرابی روایت کرده است که آن هنگام که بزیدن معویه علیه السلام است ایستاد است جنان مرهمت مردم مدینه
 فرمان داد امام زین العابدین علیه السلام چهار صد تن رنجویش معصوم بنص ساخت و ایشانرا کفالت فرمود تا قضا
 کش که سلم بن عقبه بیرون شدند و تیر قتی که حجاج بغدادی از میان زبیر را انجاز از فراج کرد از آنحضرت بر چنین

تاریخ
 پند بر پشت
 مبارکش
 بسیار

حدیث
 مبارکش
 بسیار

روایت
 مبارکش
 بسیار

روایت
 مبارکش
 بسیار

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

کردار نمودار شد این اثر در کتاب کامل میگوید چون برید ملعون مسلم بن عبد راجانب مدینه را بسیار خرابی
گفت اگر بر آن جماعت غم غم یا فحش سه دفعه ایشان را بغارت گیر و مال و اسلحه ایشان بهره شکران است و چون
مزه این کار بیای بر روی فرو کشیدن کبر و از نوب غارت دست بکش با علی بن الحسین کار بیسکی سپار چه او در این
و آشوب با دیگر کسان بدست دهد استمان نبود و مکاتب او با من بازی میسید و از آن سوی چنان بود که آن هنگام که هم
مدینه عامل برید و جماعت بنی امیه را بیرون میگرداند مروان بن الحکم از این غم خوشتر است که اهل جبال و راز و خویش
دارو این عمر بیز قار نشد پس در آن طلب با علی بن الحسین علیهما السلام سخن در میان نکند و عرض کردم در حضرت تو در این
و حرم من پیوسته بجرم تو است و مستعدی شد که آنحضرت در اناه و سپس مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفان را با
اهل و کسان خویش باستان امام علیه السلام بفرستاد و آنحضرت حرم خویش حرم مروان را بیسج پرن فرستاد و
بروای حرم مروان را روان داشت و پسر خود عبد الله را با ایشان همراه کرد و ایشان را بطایف سیل ساخت از حضرت امام
سادق علیه السلام مرویت که چون محمد بن ساسانه از آن مرگ فرار سبب جماعت بی اشم بر بنیست غنود خنند محمد روی با
کرد و گفت از قرابت من با خود و منزلت من و انا هستی و اینک برابر کردن قرضی است بی دوست دارم لایق نام شما
بضمانت گیرید از من فرو که اید علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند استند باش سو کند با خدا ای یک هزار سه به دوم تر است
خود هم این بخت و غم اسوش شد و انا که حضور داشته خواش شدند امام زین العابدین علیه السلام دیگر باره فرمود
تمام قرض تو بر من است آنکه ز سود بد آنکه بیس چیز از نخت مرا از قبول قرض تو باز نداشتند و اگر آنکه مرده بی دشم
که آنجماعت را بطوین بر ما سفت گرفتی در کتاب بجا را لانا مرویت که هنگامی بر علی بن الحسین علیهما السلام کاژنگ
شد و از کتبان اموالی جویش تن ده هزار دینار بقرض خواست با هنگام کشت بشن زدده آنمزد و عرض کرد قرض ندهم چه دوی نزد
من موجود نباشد لکن با آن نباشد بود که آنحضرت و یقینی بدست داشته باشد حضرت امام زین العابدین علیه السلام
از بزه و بزه بجای مبارز چندی رکند و فرموده و شقیق تو باشد آنمولى از اینکار گرا هست داشت آنحضرت دشم نه و باوی
فرمود آبا من سزاوارترم که بوعده خویش و انا میم با حاجب بن زراره و عذکره تو او لی باشی نسه بود پس طوطی بود
که حاجب کانی را که بی پیش لبست در ازانی صد بار درین گذاشت و او مردی کافر بود و در نه پیش بگذاشت و من
ریشه بجای خود را بر من گذارد و در آن من با بچه آنمزد آنمولى بلیفت و آنرا هم بچول نمود و آنرا در خده بقتد ساخت و از
آنستى چون خداى امام علیه السلام را با آن گفت ایشان را رسانید و آنحضرت آنرا هم را با نمد و حمل کرده فرمود آنرا حاضر کرد
و بیفم را حاضر سازد و نمد را نمدی تو تو آنم شقه را صنایع و سیوه که دم فرمود اگر نیاوردی مال خود را ما خود نمیداری
چه مانند من کسی دست خود را خوار و سبک ندارد پس نمد آنم شقه ایما و در آنریشه و پر زره با آنحضرت داد و
اهم علیه السلام آنرا هم را در فرمود و آن هر چه در پیشه را گرفت و دور بچلند و باز کشت در کتاب امامی از ابو حمزه ثمالی
مرویت که از سر حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم پیشیمان خود میفرمود علیکم با ادا
اَلَا فَاِنَّهُ قَوْلَ الَّذِي بَعَثَ فَهْدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ اَنَّ قَائِلَ ابِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي رِجَالِ بَنِي عَمِيٍّ السَّلَامِ اَخْتِجَى عَلَى
السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَا دَيْتُهُ اِلَيْهِ يَمْنِي بِرِشْمَا بَادُكَ اَمَانَتِكَ كَمَا نَزَلْنَا بِانْزَارِ دَانِيْدَ هَلَا مَوْنَد
بامسک بر اینجست محمد صلی الله علیه و آله را سخن درستی بی نبوت و پیغمبری اگر کشنده پدرم حسین بن علی بن ابیطالب

کتاب مشکوٰه الادب ناصری

در کتاب مشکوٰه الادب ناصری

در کتاب مشکوٰه الادب ناصری

در کتاب مشکوٰه الادب ناصری

ربع دوم از کتاب شکوه الادب ناصری

فَصَافُونَ أَفْئَامَهُمْ تَجْرِي دُمُوعُهُمْ عَلَى خُدُودِهِمْ وَهُمْ يَحَادُونَ إِلَى رَبِّهِمْ
 كَيْعُونَ فِي فَكَارٍ رِقَابِهِمْ وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُكْمَاءُ عُلَمَاءُ بَرْدَةٌ أَقْبِيَاءُ لَهُمُ الْقَدَاحُ
 قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ مِنَ الْعِبَادَةِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَقُولُ مَرَضِي وَمَا بِالْقَوْمِ
 مِنْ مَرَضٍ أَمْ خَوْلَطُوا فَنَدَّ خَالَطُ الْقَوْمِ أَمْرٌ عَظِيمٌ مِنْ ذِكْرِ النَّارِ وَفَافِيهَا يَسِي هَانَارُ فَرُكَارُ مَا يَدَارُ كُوجُ
 کسان همی واپس میگذرد و جهان نامایدار کوچ بر کوچ روی کرده فرامیرسد و هر یک از این دوسری را پس از آن
 فرزندان باشند که دل بدان باخته در روی از آن یک بر تافته اند پس شما بگوئید تا از جهان غدار چشم پوشید
 در شمار فرزندان و خواهند کان جهان جاویدان برود و از اینانی نیامی دون نباشید و همی سی و کوشش در زید کر
 روی دل و چشم حرص و دیده از او اندیشه طبع از جهان و آنچه در آنت بر گیرید اما بحالتی که خواهند سرای اخروی
 آنچه در آنقر است باشد دانته باشد که آبجاعت که آرزوی هوشیاری و بختیاری دل در جهان نبسته و
 چشم بر زخارفش ندوخته اند زمین از بر خویشتن بساط و بالین گیرند و خاک افراش آب اطلب شمارند و آسایش
 و دفع صداع این توده و دامن رابدان فرایند و از جهان باهک سیستی به طاهر روند و با نیک کفایت جویند
 بدانند که هر کس مشتاق و آرزو مند بهشت جاویدان است هیچگاه بنجایان مشهورات تن در نیکنند و خیالات تغییر
 از دنبال نشود و هوای نفس خویشتر از آنچه نکرده اند و هر کس از آتش نیران در بیم داند آن باشد تا که نیراز کردار
 ناروای حردنا پذیر باز کرد و هر کس از جهان و خواسته جهان دل بر کند تا مدت مصائب بروی آسان رود و بگوید
 روزگار بروی هموار افتد دانته باشد که خدا بر ایندگانی است که چنان در عرصه معرفت و عبادت و سلامت و زکات
 بسیار و خبر دارند که چون دیدار شوند چنانست که اهل بهشت را در بهشت مخلد و جاوید نکرند و از آنوی از بیم خدای و
 خوف عذاب عفاف بزد و آب چنان باشند که اهل آتش در آتش معذب بنیند و این مردم سعادت کجور چنان زندگانی
 فرمایند که هیچوقت بچکس از آنند ایشان رنجور نباشد دلها می ایشان بهاره پای کوب اندوه و نفوس ایشان
 بیخواره کوب معاصی و ملاهی آسوده و عیفت و حجابات ایشان و تحلیلات ایشان یکسر بسبک و خفیف است و هرگز
 کسی سنگینی نیارند و اینجاعت در این سرای بر گذرند فی قیاس روزی سعد و در آنجل شداید و شکیبانی نارسانی می
 گذرانند و در پاداشش کردار و آن سرای جاوید همیشه بر احوال و نعمت بیرون از شمار و عذت و صلت بکنند همانا هرگز
 زاهد چون شب و این یکسر بساط عبادت و نفع و اطاعت خدای بکنند و در پرستش از آن برای باشند و یک
 شوق و خوف از دیدگان بر چهره روان دارند در پیشگاه خداوند هر ماه ساله هزار می و ضریح و آبهای نرد و در آیدن قاف
 خود را از بند کمال و عذاب شتاب گیرند و چون روز دامن بر کشند تمامت بحالت علم و حکمت و دیدار جسم و زادت و زین
 خوب و پر بنیر کار پدیدار باشند و مانند چو بیری باشند که از تیشه عبادت تراشیده شده باشند پس بنیدگان در
 ایشان بنکرند و چنان دانند که اینجاعت بیازن باشند با اینک بیج رنجوری و نماند رستی در ایشان نیست اگر با بر
 بیایند ایشان از آتشی دوزخ و آنگونه عذاب و کمال که مقرر است بر همینند و از آن مذکره و نذکار با امری عظیم و اند
 ناموار و چهار گرداند و نیز در کتاب اصول کافی از محمد بن مسلم بن شهاب مرویت که از علی بن حسین صلوات علیه
 پرسیدند که در پیشگاه خدای عزوجل کدام عمل از دیگر اعمال افضل است فقال ما من عمل بعد معرفته

این خطها در بعضی نسخ
 خط خالط خالط شده است
 نسخ معلوم شد که در بعضی
 نسخ خالط خالط شده است
 می کند یعنی در این نسخه
 می نگارند و در نسخه دیگر
 نسخ معلوم شد که در بعضی
 نسخ خالط خالط شده است

در این نسخه
 در این نسخه

احوال حضرت سیدالتاجدین علیه السلام

جَلَّ وَعَزَّ وَمَعْرِفَةُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا وَلَئِنْ لَدَيْكَ شُجْبًا
 كَثِيرَةٌ وَلِلْبَعِاضِ شُجْبًا فَأَوْلَى مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَهُوَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبَى وَأَسْتَكْبَرَ
 وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَالْمُحْرَمِينَ وَهِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَهَوَّاجِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا مَا كَلَامٌ
 حَيْثُ شِئْنَا وَلَا تَمْرًا هَذِهِ الشَّجَرَةُ فَتَكُونَانِ مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذْنَا مَا لَاحَاجَةٌ بِهِمَا إِلَيْهِ
 فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْفَيْئَةِ وَذَلِكَ إِنَّ أَكْثَرَ مَا يُطَلَّبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَاحَاجَةٌ
 بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَتَنَلَهُ فَتَسْتَعَبُّ مِنْ ذَلِكَ
 حُبُّ النِّسَاءِ وَحُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّبَا سَهْوُهُ وَحُبُّ التَّرَاحَةِ وَحُبُّ الْكَلَامِ وَحُبُّ
 الْعُلُوقِ وَالشَّرْوَةِ فَصِرَ سَبْعَ حَيْدَالٍ فَأَجْتَمَعْنَ كُلَّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَبْنَاءُ
 وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا دَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَالدُّنْيَا دُنْيَا الْإِنْسَانِ وَدُنْيَا مَلَكُوتِهِ
 حضرت سید العابدین علیه السلام فرمودند هیچ کرداری بعد از شناختن خدای عزوجل و شناختن در راه خدا
 برتر از کینه و برهون و بیغوض داشتن اینها ناسازگار نیست و در حقیقت معرفت بخدای در سون خود و اسباب
 بیغوض داشتن است یا جمله میفرماید برای این بر شعبات کثیره است و نیز کما انرا انواع متعدد و شعبه
 سرآمد معاصی که خدا را آبان کساره و زیند کبر و غرور و بزرگ داشتن و خویشین جو است و این کناه مبین
 که راه رانده از پیشگاه بزدان است کابھی که در سجده و سجده در حضرت و دو دسر بنا بر باقی بر شیده و تقوی خلعتی
 من ناز و خفته من طین بر و میب و ماین خویشین بزرگ خواندن از حضرت بزدان و چار رانند افقا دو تا فرود
 و به نیب علیک لعنتی الی یوم الدین با سفل السافلین در افقا دو ابد آید بین حسین بین گرفتار گشت
 کناه دو نیم حرص و آزار است و این کناه است که از حضرت آدم و حوا یطلمها السلام روی موده کابھی که خداوند عزوجل
 ایشان خطاب فرمود که در جان جا ویدان هر چه خوانید بخوردید و ماین درخت نزدیک شوید تا در شما رسوخاران
 نیاید لکن جویم حرص و آزار ایشان را گشت و با خوردن از شجره منینه باینکه بان هیچ نیازند گشتند از دست
 از آن هنگام که خوا و آدم باینکار اقدام کردند این صفت و تمییزیت در فرزندان آدم در صفحه عالم بانده تا روزگار
 رستاخیز بر پای و آثوب انکه است و بهین علت است که بیشتر خیرانی که آید از او در تحسین مسیلت حیرت بان
 نیازمند نیست و حالت حرص و آزار در طلب آن آرزوی نابسان باز میدارد پس از این دو صفت است که در صفت
 نکوهیده است و این کناه از پس آدم علیه السلام نماند داشته کابھی که تا بیل بواسطه خوابه طینی خود و قیام بر آسین
 تا بیل رشک برد که از چه آن آفتاب تسلیم صباحت و را بهر زده افقا و بان حسدا و اکتبت از این صفت نکوهیده
 حبت زن و حبت جهان و حبت بزرگی و فرمانروائی و دوستی سایش خویشین که سرمایه همه نعمت است و دوستی
 را ندن و حکم را ندن و دوستی بلند می و برتری و ثروت فشب کردید یعنی صفت حسد و میرا سجتا بن مورما مور میله
 و این جمله که هفت خوی نکوهیده و فصال ناستوده اند تا مانت در محبت دنیا فراموش شدند هر سنج دوستی دنیا
 گرفتار شود تا چار تا مانت این صفات زشت فرجام چار میشود پس سنجیران و دانایان بعد از آنکه این مقام و سجا
 انجامش را بشناختند فرمودند دوستی دنیا سرآمد معاصی و در کس کناه است و دنیا دو نوع است یکی دنیای باع
 کرد

رَبِيعُ دَوْمٍ اَزْ كِتَابِ مَشْكُوٰهٍ لِاَدْبِ نَاصِرِي

له در حقیقت دار تکلف و مزاج حضرت است و آدمیرا دارای مراتب بگرداند و یکی دنیای ملعونه است که نموسن ابرو
 فزیب خویش گرفتار میکرداند و از این دنیا بیایست دوری گزید و دیگر در کتاب اصول کافی مسطور است که مردی
 از علی بن حسین علیهما السلام پرسید معنی زهد چیست فقال عَشْرَةُ اَشْيَاءٍ اَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ التَّوَرُّعُ وَ
 اَعْلَى دَرَجَةِ التَّوَرُّعِ اَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِيْنِ وَ اَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِيْنِ اَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا الْاَوْلَى
 الزُّهْدُ فِي اَبْنِ كِتَابِ اللهِ لِكَيْلَا نَأْسُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمُ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا اَلَمَكُمُ فَرَسُوْا مَعْلَمَاتِ زُهْدٍ وَ حِيْرَتِ
 و اعلی درجه زهد ورع است و برترین درجه ورع پست ترین درجه یقین است و برترین درجه یقین فرودترین درجه رضای
 و خوشبودی بقضای خداوند علی اعلی است بداننده که زهد و شناسایی زهد در این آیات مبارک است که خدای میفرماید
 که زبر آنچه از شما فوت شده افسوس خورید و آنچه شما میسر در و مغرور گردید یعنی چون سبک ایا نیندن نیست
 پس برکذ زنده در بیخ و افسوس و چه غرور و سرور از سفیان بن عیینه روایت که باز بهری گفتند از پدر آن
 در دنیا کینت گفت علی بن حسین علیهما السلام چه آننگاه بگرد صدقات علی بن ابی طالب سلام الله علیه در دنیا
 آنحضرت و محمد خفیه منازعت بود با حضرت سجاد سلام الله علیه عرض کردند که بگید خفیه بر نشینی و ولید بن عبد
 الملک را ملاقات فرمائی این غایب را رفع میکند و آسب او را باز میگرداند چه در میان محمد بن حنفیه و ولید
 دوستی بود و این وقت حضرت امام زین العابدین در کوه سغزیه جای داشت ولید نیز در آنجا فرسنگدشت فقال
 وَجَاءَنِي حَرَمُ اللهِ اَسْتَلُّ غَبْرَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَلَيْ نَفْسَانِ اَسْتَلُّ الدُّنْيَا خَالِفَهَا فَكَيْفَ اَسْتَلُّهَا خَالِفًا مِثْلِي
 امام زین العابدین علیه السلام فرمود آیا در حرم خدای جز از یزدان دادار خواستار شوم یا منم کرد و میدارم
 که در امور دنیا از خالق دنیا سئلت نمایم پس چگونه اول غایم از مخلوقی مانند خودم زهری سبک و محارم
 خدای تبارک و تعالی سببت آنحضرت را در دل ولید نیکند تا آنکه زبانه آنحضرت بر محمد بن حنفیه حکم راند و حق آنحضرت
 بگذشت در سحار الانوار مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام در روز عرفه بر جماعتی نگران شد که از مردمان
 میسرتان بگردید و بگفت اَعْبُرُوا اللهُ تَسْتَلُّونَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ اِنَّهُ لَمُرْجُوٌّ فِي هَذَا الْيَوْمِ لِمَا فِي بَطْنِ
 اَبْجَالٍ اَنْ يَكُوْنَ الْجِبَالُ سَعِيْدًا اَيْنِي و اى بر شما آیا بیرون از خدای سؤال میکنید در مثل چنین روز که از
 برکت و شرافت آن میسر میرود و برای آنچه در شکم گواست که گوها خوش بخت و سعید کردند محمد بن یعقوب کلینی

منه
 زهد و توبه و انجمن

رضی الله عنه در کتاب روضه کافی از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه مسطور نموده است که ابو حمزه
 گفت چنان بودی که هر وقت علی بن حسین علیهما السلام سخن در زهد در اندامی آید
 به بند و سوخت بر کشودی هر کس حضور داشتی و آنکلمات زهد آیات شنیدی
 چنان متاثر گشتی که اشک از دیدگان فرو باریدی و من قتی
 صحیفه را فرانت کردم و کلماتی در زهد و زما دت از
 آنحضرت نگران شدم و آنچه را بجز آنچه شنیدم
 دادم و تمام است را تصحیح فرمود و تصدیق
 نمود و انبازت بنگونی مسطور بود

در احوال حضرت سید الساجدين عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَفَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَبَغْيَ الحَاسِدِينَ وَبَطْشَ البُخَّارِيِّينَ
 أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الطَّوْغِيَّتُ وَأَتْبَاعُهُمْ مِنْ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
 الْمَالِيُونَ لِئِنَّهَا الْمُفْتِنُونَ بِهَا الْقَبِيلُونَ عَلَيْهَا وَحُطَامِهَا الْهَامِدُ وَهَشِيمِهَا الْبَائِدُ
 غَدًا وَاحِدٌ رُوَامًا حَذَرَكُمْ اللَّهُ مِنْهَا وَأَزْهَدُ وَإِيْمَا زَهْدَكُمْ اللَّهُ فِيهِ مِنْهَا وَلَا تَزْكُوا
 إِلَى مَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا ذُكُورًا كُونَ مِنْ أَخَذَهَا ذَا رِقَارٍ وَمَنْزِلِ اسْتِيطَانٍ وَتَانَهُ إِنْ لَكُمْ مِمَّا
 فِيهَا عَلَيْهَا دَلِيلًا وَبَيِّنَاتٍ مِنْ تَصْرِيفِ أَيَّامِهَا وَتَغْيِيرِ أَيْفُلِهَا وَمَثَلِهَا وَتَلَاغِيهَا
 بِأَمَامِهَا إِنَّهَا لَمْ تَرْفَعْ الْجَمِيلُ وَتَضَعُ الشَّرِيفُ وَتُورِدُ أَقْوَامًا إِلَى النَّارِ غَدًا فِي هَذَا مَعْتَبَرٌ
 وَخَبِيرٌ وَزَاجِرٌ لِيُنَبِّهَ إِنْ الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِنْ مُضِلِّهَا الْفِتَنِ
 وَحَوَائِثِ الْبِدْعِ وَسُنَنِ الْجُودِ وَبَوَائِقِ الزَّمَانِ وَهَيْبَةِ السُّلْطَانِ وَوَسْوَءِ الشَّيْطَانِ
 لِتَشْبُطَ الْقُلُوبُ عَنْ نَبْتِهَا وَتَذْهَبَ هَلْهَا عَنْ مَوْجُودِهَا وَتَعْرِفَ أَهْلَ الْحَقِّ الْأَقْلِيَّةَ مِنْ
 عَصَمِ اللَّهِ فَلَيْسَ يُعْرِفُ تَصْرِيفَ أَيَّامِهَا وَتَقَلُّبَ حَالِهَا وَعَافِيَةَ ضَرْفِهَا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ
 وَكَفَّ سَبِيلَ الرُّشْدِ وَسَلَكَ طَرِيقَ القَصْدِ ثُمَّ اسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِالتَّوَهُدِ فَكَّرَ الْفِكْرَ وَ
 انْعَطَى بِالتَّسْوِيرِ فَازْدَجَرَ وَأَزْهَدَ فِي عَاجِلِ بَهْمِ الدُّنْيَا وَخَافَ عَنِ لَذَائِهَا وَأَرْغَبَ فِي دَائِمِ نَعِيمِ
 الْآخِرَةِ وَاسْعَى لَهَا وَرَافِيَ لِمَوْتِ وَسَقَى الْحَيَاةَ مَعَ النُّوْمِ الظَّالِمِينَ وَانظُرْ إِلَى مَا فِي الدُّنْيَا
 بَعَيْنِ تَنْزِهِ حَدِيدَةَ النَّظِيرِ وَأَبْصَرَ حَوَائِثَ الْفِتَنِ وَضَلَّالَ الْبِدْعِ وَجُورَ الْمُلُوكِ الظَّالِمِ
 فَقَدْ لَعْنَتِي سُنْدُ بَرْتَمِ الْأَنْوَارِ الْمَاضِيَةِ فِي الْأَيَّامِ الْكَالِيَةِ مِنَ النَّبِيِّ الْمُرْتَالِيَةِ وَالْأَنْهَارِ
 فَيَا سُنْدِلُونَ بِهِ عَلَى تَجَبُّ لَعُونِهِ وَأَهْلِ الْبِدْعِ وَالْبَغْيِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بَغِيرِ الْحَقِّ فَاسْتَمْسُوا
 بِاللَّهِ وَارْجِعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالطَّاعَةِ مِنْ أَتْبَعِ فَاطِعِ وَالْحَذَرُ وَالْحَذَرُ
 مِنْ قَبْلِ النَّدَامَةِ وَالْحَضَرِ وَالْقُدُومِ عَلَى اللَّهِ وَالْوَقُوفِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ مَا صَدَرَ
 قَوْمٌ قَطُّ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا إِلَى عَذَابِهِ وَمَا أَرْقَوْمٌ قَطُّ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ إِلَّا شَامِغَلِيمٌ
 وَمَسَاءَ مَصِيرُهُمْ وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْإِنَانُ مُؤَنَفَانِ قَسَمَ عَزَّ اللَّهُ حَافِ وَخَشَى الْخَوْفِ
 عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنْ أَرَبَابَ الْعِلْمِ وَأَتْبَاعَهُمْ الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ وَعَمَلُوا أَلِ رَعِيُوا
 إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فَلَا تَلْمِزُوا أَسْتَأْذِنًا فِي هَذِهِ الْأَنْ
 بِطَاعَةِ اللَّهِ وَاعْتَمُوا أَيَّامَهَا وَاسْعُوا لِمَا فِيهِ نَجِيَّتُكُمْ غَدًا مِنْ سَدَائِبِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْلُ الْإِنْعَاءِ
 وَآدَنِي مِنَ الْعَذَابِ وَارْجِي لِلنَّجَاءِ وَقَدِّمُوا الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوْاعَةِ
 مِنْ زُهْرَةِ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيْهِ أَمْرًا لِلَّهِ وَطَاعَةَ أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِبْدُ اللَّهِ
 وَتَحْنُ مَعَكُمْ بِحُكْمِ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَالِكٌ غَدًا وَهُوَ مَوْفِقُكُمْ وَمَسْأَلُكُمْ
 فَاعِدُوا الْجَوَابَ قَبْلَ الْوُفُوفِ وَالسُّئْلَةَ وَالْعَرَضِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلِّمُنَّ
 إِلَّا بِذِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يُصَدِّقُ يَوْمَئِذٍ كَاذِبًا وَلَا يَكْذِبُ صَافِيًا وَلَا يَرُدُّ عُدَّتَ رَسْمِيَّ وَلَا

سماوات نام زنده
 آباء انبیا علیهم السلام
 واتباع من انبیا آباء
 الملک اعظم وکبری است
 التسمیة از انبیا است
 الله

توضیح از سید

تشریح از سید

توضیح از سید

رَبِيعٌ وَوَمِنْ أَرْكَانِ كِتَابِ شَكْوَاهِ لَادِي ناصري

بَعْدَ رَغَبٍ مَعْدُورٍ لَمْ أَجْزِ عَلَى خَلْفِهِ بِالرُّسُلِ وَالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الرُّسُلِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ
 وَاسْتَقْبِلُوا مِنْ صَلَاحِ أَنْفُسِكُمْ وَطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ تَوَلَّوْنَهُ فِيهَا لَعَلَّ نَادِمًا فَنَدِمَ
 فِيمَا فَرَّطَ بِالْأَمْسِ فِي جَنَابِ اللَّهِ وَضَيَّعَ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ وَاسْتَغْفِرُ وَاللَّهُ وَتَوْبُوا إِلَيْهِ
 فَإِنَّهُ يُقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ وَإِيَّاكُمْ وَصَبْحَةَ الْعَاصِينَ
 وَمَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَمَجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ إِحْذَرُوا فِتْنَتَهُمْ وَتَبَاعَدُوا عَنْ سَاحَتِهِمْ وَ
 اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَذَانَ بَغِيْرِ دِينِ اللَّهِ وَاسْتَبَدَّ بِأَمْرِهِ دُونَ أَمْرِ اللَّهِ
 كَانَ فِي نَارٍ تَلْهَبُ نَاصِلًا أَبَدًا قَدْ غَابَتْ عَنْهَا أَرْوَاحُهَا وَغَلَبَتْ عَلَيْهَا
 شَيْفُونُهَا فَهِيَ مَوْتٌ لَا يَجِدُونَ خَرَابَ النَّارِ وَلَوْ كَانُوا أَحْيَاءَ لَوْجَدُوا مَضْرَ
 خَرَابَ النَّارِ فَاعْبُرُوا يَا أَوْلِيَ الْأَلْبَابِ وَأَحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَاعْلَمُوا
 أَنَّكُمْ لَا تَخْرُجُونَ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ إِلَى غَيْرِ قُدْرَتِهِ وَسَيَرِ اللَّهِ عَمَلَكُمْ تُشْمُّ إِلَيْهِ تَحْشَرُونَ
 فَانْفَعُوا بِالْعِظَةِ وَنَادُوا بِأَدَابِ الصَّالِحِينَ

میفرماید موت و قدرت خداوند عالم خیر قدری است و شمار ازین کم است مگر آن و بنویسد عدوان حاسدان و بطش و شدت
 جباران کفایت فرماید را تم حرفی سیکوید اینها هم علیه السلام مخاطبان را از سختی این کلمات و این بیان سوز
 در آن مخاطب فرموده برای آنست که در سوگات بعد توانا و غیره و مندا باشند و بسبب رضای مخلوق و سوس
 آمد فریدگان بمصاحی خالق و عذاب یزدان دچار نشوند چه هر چه هست از آنست که تعدس شحال است اوست خالق
 سیاه و سپید باوست بیم و آسب پس بر کار او با برینید و رضای او را عیب و در او ادم و نوبی رضای مخلوق
 نخواهد و بر او عصیان و طغیان پروردگار دینا میبندد با جمله از پس آنکلمات نیز ماید بنده زمان و کردگار آن بن
 یزدان بسوا که گفتند و آشوب در آنکه شمارا طواغیت و اباع آنها طواغیت جمع طواغوت است طواغوت جمع و معنوی
 استعمال شده چنانچه ای میفرماید یزید و ن آن بجا که و الی الطاغوت و قد امر و آن تکفیر و ایم
 اینجا طواغوت نه است و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت بخروجهم من النور الی الظلمة و اینجا جمع است
 و در حدیث وارد است از رفع رایة ضلالة فیصلیها طواغوت و طواغوت فعلوت زطغیان است که بمعنی
 تجمهر و از حد و هر و آن حسن از اندازه است و اصل طواغوت معیوت است و لام الفعل را بر عین الفعل مقدم و نه شده
 خلاف میسر بعد از آن یا را بالف قلب زده طواغوت شده که ای بر طاف و شیطان و مننام و برین ضلالتی و برین
 که خدا کی را پریش کند طلاق می شود با جمله میفرماید طواغیت و اهل اباع آنها که در این دنیا می غدار را نج و اهل
 و بخواهد بید و ام و زب و زبور که بیده فرجام جهان خار مفتون و یکبار ه دل و روی با سوال دنیا که یکبار و دستخوش دنیا
 و فرسودگی و تغییر و تبدل و بفرمال حوادث و دوا بی خج و آنبرک و شاخ نبش که از تنباده حوادث شکیده و بهر
 پراکنده و رنج و دبا دادان یکسره در عرصه دما و پهنه زوال انگیزه است بسته و باخته و حاضر سپرد و شمارا که قار و تو
 نکر دانند و برین کسند از هر چه خدا کی شمارا از آن برین داده و زاهد و بعلب و طمع و به خجست باشد در آنچه خدا کی
 شمارا بی طلب و جمع خواسته است و بزب و زبور اینست ای ارب غواش و رکون یکبارید مانند سیل و زلزلان

این
 معنی و لغوی
 طواغوت

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

ایشن را اینها ترا خانه جاویدان و محل قرار و سکون و مقام استیطان و استقرار میداند سوگند خدای که شمار او درین
دو ایه و بیاد و نوا سب غیا و مکر و فنون و انقلابات کونا کون این کردون بو قلوب و غدر مکر و زوال و فنا مکر و فنون
و مضمین ایشن را و معطوف باین کیهان نیز تک اسای است بر کوه سیدی فرجام و ما عجبشکی انجام و بی وفانی این
سکن سید و ام دلیل بزرگ و تنبیه کافی و پند و انی و نصیحتی شافی و سوختگی کامل و اندرزی شامل است از تضار فیما
و تغییر انقلابات و مثلثات و ملاحجات روزگار باز میاید همانا این جهان فرومایگان را بر یکیشاند و از جندان و سهرای
فروینشانند و دستخوش اضطلاع و انگسار بگرداند و اقوام و طوایفی را با انش نیزان نیاز و دوری بخله برای آنها که دیده
عبرت برکشاید محل اعتبار و عبرت و مورد اعتبار و عبرت است و آنها که از موا غلط و مجربات سنته کردند البته از این
علامات و آیات نترسند همانا ان امور و ثاماری که بر شما بهر روز و شب از منسلات فنون و آشکتهای کراه نامیند و خود
بدع و سنتهای جور و بوانق زمان و هیت سلطان و دوسوسه شیطان وارد میگرد و قلوب را از آگاهی و تنبیه
میدارد و از بدایت و شناسائی اهل معرفت ذاهل و غافل میگردد و مکر مردمی قیسل را که خدای در پرده عصمت نگاه
داری فرموده باشد پس اینچله و ساوس و حوادث جهان و تغیب و کردشهای سانسان ایشن را نام سازگار
آنها که خدای بر حمت و غایت صیانت فرماید هیچ بر تعریف با م ایشن را با کار و زیان عاقبت و خسران فتنه
این کیهان ناماید اردانا و شناسا نیگردد و خبر نیک در نبع رشد و طریق اقتصاد کام سپارد و بر آنچله بیروی زود
سنتان جوید محو نمیشد پس در بگردیش مکر و غرض کن و بد برای تفکر پایلی غوص کبر و بصورتی و شکبائی بصیفت
پذیرد نترسند و در رجعت و نیت اینجان که هر چه زود تر زوال گیرد بزود زادت باس و رشد و رشادت جوئی از کتبه
آن بر کنار رود و بیخیم سرای جاویدان که پیشه و برقرار بیاید رغبت گیر و آنچه که شایسته است کوشش کنی هموار یک
مرک را مراقب باش و زندگانی با این جماعت ستم کارانرا نگو بیهوده و مبنوعض شمار و بادیده نتره چشمی تند و دو بدین
در اینجاست نگران باش و حوادث و ضلال بدع یعنی اینچله ای نامه که از زنگ و روی است از دستخوش ضلالت کنه
میازد و جو رطل ستم کاره را نیک بنگر همانا سوگند بجان من که آن امور ضلالتی در روزگار ان بر کدشته از فتنه که و
انهاک و انغار و فرو تا ضمن در پنچراوان آیات و علامتیکو استمدال سیخو زنده و در تان و نجیب با اهل غیب
خوابت و یعنی و فساد در زمین بغیر حق در و از پس برشته از خشمیه و بدیدید و مینسانا غلده و فرخوش کردید و نادیده
انگاشتید یعنی اینچله که سبب اسباب تجارت و تمبیه آگاهی است بدینستیه و مات را بشنیدید در اینصورت بر آبا
چشم عبرت بین و دیده حیرت این و نظر دینش انگر بر با نه است بر لبه مرون اهل و جهالت مهینر زیند و میدار عجزت
آنها و راه جویند پس بر حمت و دایست خدای است حاجت گیرید جماعت خدای و طاعت نکند نتره و ارتو و انما
بطاعت است مرجعت و متابعت گیرید و در جهالت با جان و معیضان بشنیدید و بر مهینرید و خذر کنسید از آن مذمت و پرتیا
و حسرت و اندوهی که چون بر خدای و پیشگاه عدالت او قدم نایند و در حضرت احدیش استاده کردید بدینشود
همانا سوگند با خدای هر وقت جماعتی معصیتت می نمایند بعد از و نکال این در بیحال چاراقا دهند و بر گز کرده بی
دنیا را بر آخرت بر ترو کرامی نترند اششد خبر آنکه کردش نگاه و محل راحت و نعمت ایشان با اسوات و کوه سیدی شکار
و آلودگی گرفت و نیت علم بخدای و عمل کرد و البت مؤلف یعنی علم و عمل با هم توام هستند و جدائی از هم ممکن نیست

کس

رَبِيعٌ دَوِّمٌ اَزْ كِتَابِ مَشْكُوٰهٍ لِاَدْبِ صِرِي

۵۹

بر سه خدا بر احوال و جبروت و قهاریت و بزرگی و غفارت بشناختیم خدایا در شناسند و آن بیم و خوف
البتة و را با عمالی ربطاعت خدای تعالی مقرونست بر اینکه دو بدرستی که صاحبان علم و اتباع ایشان انگارند
که خدا بر عظمت و جلال و صفات خالیه بشناسند هر چه گفتیم محضر خدای با تورد بخت خدای رغبت باشند
خدای میفرماید بمانا از خدای میسندند که عالم او چه آید آن که بدست علم رسیدیم معرفت دست یافته است بر تبار
و جهان و شناسا و عوالم گریه و جبروت پروردگار تو از انانیت است البتة مخالف و میناک هستند پس
خواست کنند به ناسب هر چه بر آید که در این است بعلت محصیت و زیدین خدای تعالی یعنی بجا بشود
طعم بظلم میدوام جهان زشت فرجام بعضی است از علامه مقدم سوزید و آنچه که خوانند در این جهان نیست
بیان بطاعت یزدان اشکناز و زید و بنیامند کانی از برای ادراک شومانی و درجات ساری جا و انانی
عنایت شمارده و آن کار و کردار یکبار اوقیامت تمام از عذاب و نماندند حدیث است کار یکبار اند
کوشش نمایند این کردار منظمه را میگرداند و عذاب است آن بنیامند و شیخ و بعضی بس اندک در حتمی بس هموار
و سهل برای نجات و دستکاری آمد و آری نریکت و بفرمان خدای طاعت انگارند که خدای فرض کرده باشد
است اطاعت ایشان را در نامت میس آید امور مقدم خوانید و بسبب جمع طلب در زبور و زیارت میس و بسبب
کشور را نمودار و جلوه گر میگرداند با طاعت ظمان و طواغیت زمان کسبعت میسید مدوا از طاعت خدای است
انگارند از میان شما بقاء اولی نامت است طاعت طواغیت نروید و بدانید که شما بندگان خداستید و برای
بستش او میدوید و با تمام بستیم و فرمان میفرماید شما شنید و آقانی که در با با اقیامت که محل ایستادن و
رسیدن از شما حکم رنده است پس پیش از وقوف مسئله و عرض یافتن در تبار پروردگار عالمیان بجا
جوایی معون بصوب آمده سده ما در روز پنجشنبه بیس صی خبر بان و اجازت پروردگار در شش نزدی کلم
نخواهد شد به ندر خدای تعالی در روز شنبه نرسد و در پنجشنبه تصدیق و بیس است که بزرگترین نغزید
و خدیر بسبب بیدان و مسیانی که بعد از رسد بر مخلوق بر اکتیجه برایشان حجت خواهد بود یعنی حجت خوشن
بر آفرید که با رسد سلسله راه صفا و تمام فرمود و برای ایشان راه سخن بر جای گذاشت پس تبار شنید
ای شده اند که در صحنه سخن بین و طاعت مدتی و طاعت امسلا دنیا تولاکی و امور بود آید بر پیش
چه برسد در دنیا حقیق مد بر اسماعیل و در جنب خدای به و اظرفه پیشان بود و از خدای طلب است توی
بمخترت او بنوبت که این چه خدای توبت را پس از استیفات اعمال عفو میفرماید و میداند هر چه شما شنیدید و هر چه
از صحت گفته تاران و عدت ظمان و مجاورت زشت کاران و از منتهی ایشان بر عذاب باشید و بدانید که
مخالفت نماید اولیانی خدا بر او بدینی جز دین خدای بیاید و جز امر ولی خدا استبداد جوید در آتش جنم فریشتن بمانا
ان نشن سوزند در هیب میافکنند آن به نماند که دست خویش جدانی و غیبت روح گردید و پوی کوب مرگ نهاد
شنید بمانا این بس از ابوشن از سر برقه و در زمره مردگان باشند از حرارت آتش و زفر دوزخ پخیزند و احسان نیاید
و از کمال غرور از همه چیز چنان پخیزند که گو با آیت حیات و صغیر زندگی نشنید مانده و اگر در ای شاعری بودند که در
حرارت نماند دنیا نظر میگرداند البتة از آتش جنم هم میگردند و خود را با پخوان نماند و چارنی ساختند و نیست که

در احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

میفرماید اگر در شمار زندگان بودند البته سوز و غم و دل و زحارت اش در ریاضت بود پس عبرت بگیرید
 ای صاحبان دیده دور بین و خدایا با که شمارا هدایت فرموده سپاس گذارید و بداند که شمارا از مکر قدرت خدا
 به پهنه قدرت و اقتدار دیگران راه بیرون شدن نیست و زود است که خدای اعمال شمارا بر شما بنماید و آزان
 پس بجزرت او بر نگیخته شوید پس این مواظط و نصایح سودمند گردید و با ادب نیکوکاران داب و دیدن کبر
 در کتاب مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه مسطور است که این کلمات زهد آیات را این شهاب بر کانی
 حضرت امام زین العابدین علیه السلام مذکور داشته است بِاتَّفُتِحَنَّامَ إِلَى الْحَيَوةِ وَسُكُونَتِ إِلَى الدُّنْيَا
 إِمَارَةٌ فَادْكُونَتِ أَمَا اعْتَبَرْتِ بَيْنَ مَضَى مِنْ أَسْلَابِكَ وَمَنْ وَارَثَهُ الْأَرْضُ مِنْ الْأَفْئِدِ وَمَنْ فَجَعَتْ بِهِ
 مِنْ إِيْخْوَانِكَ شِعْرَ قَهْمٍ مِنْ نَطْوَنِ الْأَرْضِ بَعْدَ ظُهُورِهَا مَخَابِسَتَهُمْ فِيهَا بَوَالٍ دَوَابِرٌ خَلَقْتَ وَهُمْ
 مِنْهُمْ وَأَقْوَتِ عِرْضَهُمْ وَسَاقَتَهُمْ تَحْتِ الْمَنَابِ الْفَاقِدِ وَخَلَّوْا عَنِ الدُّنْيَا وَبِأَجْمَعِ كَمَا وَضَعْتَهُمْ
 تَحْتِ النَّزْبِ الْخَفَائِزِ یعنی نفسی تا چند تا کجا بر ندگانی ایسرای ایزمان خویشترن ساکن و میمان جان
 و تا چند با میمان ناسازگار و نشانها و عمارت نماید ایشون کون و میلان که می از چه بر که شکان خوشی
 و عبرت بگیر می و از آنکسان که در شکم خاک پنهان گشته و آزان خبر می ناستوده و کرد ای نامیخار و نصیبت
 و آلام که برادر است راهبره افاده همه در زیر خاک پوشیده مانده نصیحت و به عقلت نیابی همانا ایشان در
 شکم می زمین پنهان شده اند بعد از آنکه در روی زمین آشکار بودند و محاسن ایشان بگذرد ناف زمین فرو
 و نا چیز گشت و خانه های ایشان از صاحبانش خالی گردید و بهینه ای جولان و اقبال ایشان از ایشان توی نا
 و فرمان تمنا و حکم قدر ایشان را در میانهای شایا و دریا ای بلایا ره پیر ساخت و از دنیا و از آنچه برای زندگانی
 جهان با رحمت او بر نهاده گران کرد آوردند بگذاشتند و بگذاشتند و در زیر خاک سیاه و سنگنی کور یافت
 جا کردند و از جمله کلمات زهد آیات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که سفیان بن عیینه از حضرت
 مذکور داشته است آتَى السَّلَفُ الْمَاضُونَ وَالْأَهْلُ وَالْأَقْرَبُونَ وَالْأَبْنَاءُ الْمُرْسَلُونَ طَعْنَهُمْ
 وَاللَّهُ أَلْتُونَ وَتَوَالَّفَ عَلَيْهِمُ السِّنُونَ وَفَعَدَّتْهُمْ الْعُيُونَ وَفَالَا لَهُمُ لَعْنَارُونَ وَلَقَدْ بَدَّ لَنَا
 إِلَيْهِ وَاجِعُونَ إِذَا كَانَ مَدَاخِجٌ مَرَّكَانَ قَلْنَا فَأَنَا عَلَى أَنَا رِيْمٌ نَدْلَامُ فَكُلُّ عَالِمًا أَنْ سَوْفَ
 تَدْرِيكَ مِنْ نَضَى وَلَوْ عَصَمْنَا الْتَرَاسِيَانِ الشَّوَاهِقُ قَمَاهِدَهُ إِذَا الْمَنَامِيَّةُ فَالْكُنْ وَكَوَعْمَالِ الْإِنْسَانِ فَادْعُوا
 یعنی بخاشد پیشینان بر که شده امالی و نزد یگان جهان در نوشته شماره ان دست داشته بودن با کجا
 آسباب دواهی بر تنهای ایشان بگشت و چون آرد نرم ساخت و روزگار ان برایشان بگذشت ایشان
 در زیر پی زشت و زیبا و سست و هموار و خوب و ناخوش و شرف و غضب میشت و قضا نعمت در نوشت و نا بگله
 بسوی ایشان ره سپاریم و بر پیشگاه خداوند قادر بنا بر بگشت نامیم و چون روش طریقه آنها که پیش از این
 اندر بوده اند بر این نش بود ما نیز بر آثار ایشان راه سپاریم بودنگ بداند هر چه زودتر بر که شکان از ادیب
 و با ایشان سخن بخواهی شد اگر چند کوههای بلند ترا حافظ و نگاه بان باشد همانا اینده ای ناسکان رستگاری
 اقامت جستن است اگر چند انسان چند انکه خورشید مانده در جهان نباید پاید بسپخان پایان جز بر روی

سخن امام زین العابدین

اتوات لذای غلت

سخن حضرت زین العابدین

النفس النعمان و السوء
 و السوء النعمان و النعمان
 و النعمان السوء و السوء
 و السوء النعمان و النعمان

ربع دوم از کتاب مشکوٰه لأدب ضری

در شرح
موسیقی

ایرمان چاره نباید در کتب سیر و سیرت که وقتی مردی با سعید بن سبیب گفت مجلس را مانند فلان باورع و بدیهه بشی گفتند
علی بن حسین سلام الله علیهما ملاقات نمود و شمس گفت حدیث بناقوام سعید بن سبیب گفت هیچکس را از وی با
ورع و ریافتاد از حضرت امام عفت مایق علیه الصلوٰه و السلام هر سبب لرزوی حضرت ابی بفر امام محمد باقر بر
حضرت امام زین العابدین سلام الله در آمد و دوران شد که کار و کردار آنحضرت از کثرت عبادت بجائی رسید
که مجلس آنقدرم را نتواند در یافت رنگ سارشم از زاهدین پر بد چشمه ان شرف از کثرت کرسین مجرب
کرد به دینانی با سترا کثرت سجود داغ و پینه یافت یعنی سارشم از بسیاری سجده نوراخ شده ساق
قه صافی شریفش از خانه نماز و روم کرد حضرت ماز مینداید انکشت لریه و روش دل نه داری نوستم و
آنحضرت سفر بود پس از ساعتی باین منتت کرده فرمود بغزینه یعنی زن صحنه که تقصیر عمل
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنست من او چون برنت و اندکی فرود در دست بها کس و
گذشته آتی رسید و فرمود آیا نیست و اندکسی مانا علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت سجده

ذکر تقوای حضرت علی بن حسین سلام الله علیهما

تقوی انحراب

در کتاب ارشاد القلوب دینی مطبوع است قال علی بن الحسین علیهما السلام ان بن اللیل و
النهار رزقه براتی فی نورها الا توار و یکنه فی حدائق النور فدا نوا سهرانی الملیل و
بینامان ان ارفع لیکر بیلاد و القرآن فی تنذره و بالحصار و الا سب عفا و ایا حرد و اذ اورد
النهار فاحه نوا صداعه بینه بینعل عیران و بک المنکران و بک ما رزقک من محمد بن الذنوب
فانها منه ها نکر علی سائح العیوب و کان الموت فاد قسکر و الشای فک و ان خاد
قد حد لک زین لاد لوزحون فاشکره حدروا فدا منه الفیه بیا جنت لا سفع الینافه ادا و لک الا قدم
امام زین العابدین علیه السلام سفر ماید بهمان در میان شب و روز بوستانی است که چند در نور و فرود
مشکوفا و کلها و بنر بیاستن بیا ان و نیلو کاران و منت تم سکرند در با غنای ان پر بیاد ان و متقان
از شب زنده دوشتن و روز بروزه بدون انداخته آب گردیده اند پس به شامها و که در آغاز شب بجلا ت در ان
بخوشید و در پایانش در حدت پروردگار رضاعت و استغفار را لیسید و چون روز در سبب دارا می نیک
و اعمال خیر بیایشان مانده و شما جلستش فعل خیر و ترک منکرات و درو گذاشت ذنوب تیره و موهمی غیره که
سر بنجام شمارا در هم بشلند و بجایه تهاهی فرو میا غلند بر قباچ عیوب مشرف میگرداند نیلو باریه غنیمت است
مرک بر شما دامن بخلند و دهول و بیست پند قیامت شمارا فرود گرفته است چه حاوی و مایق و بسز جو ندره بهایم
پیش خوانده و با دار حدی اشتر چون نفس اماره شمارا میگرداند و بدیکره ای میگذارد و بسز از شما بر کار نیند پس به شامی غنیمت
پر بهیزید که یکند است و درخت بنجامیله که ما لغزده کرد و یعنی در آنوقت که اقدام را لغزش افتاد کار از دست نشد
برگشته در روز که بر نوشته هیچ سووی میرساند در کتاب روضه کافی از ابو حمزه ثمالی مطبوع است که علی بن حسین سلام
الله علیهما فرمود لا حسی لغزنی و لا لغزنی لا یبوا شیخ و لا کرم لا یغزوی و لا یکل الا بالنیة

فی التقوی و...

احوال خیرت سید الساجدین علیه السلام

وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالْتَّقْوَىٰ الْأَوَّلَىٰ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَلَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ
 مردم قریش و تمام طوائف عرب را بیچ مخری بجلالت حسب جز بتواضع و فروتنی نیست و بیچ کرم و کرامت نیست
 نباتی نباشد مگر تقوی و پرهیزکاری و بیچ عمل و کرداری برای ایشان در زمانه اعمال بت نبخابد کردید مروتی که ستم و
 بدیت باشد و بیچ بدکی و پرستشی مشاب نخواهند گشت مگر بتفقه یعنی مروتی که از روی فهم و دانستن و تعقل و تفکر
 باشد مانا بمنغوض ترین مردمان در پیشگاه یزدان انکسبت که با امام و پیشوائی اقتدا نماید لکن با عمل آن امام همراهی کند
 در کتاب حدائق الابرار و حقایق الانبیا از ابو حمزه ثمالی مرویست که در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام بودم ناگاه
 مردی در خدمت من تصور یافت و عرض کرد یا ابا محمد من در هوای زمان چاره ام و خود بشهر انوشیروان باختر تو آم
 داشت چارلیب روز کار بزمنا و کاسرانی کنم و یک روز بروزه پای برم تا کفاره کنان روز گذشته باشد امام من
 العابدین سلام اند علیه با او فرمود **وَإِنَّهُ لَيَسْ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُطَاعَ فَلَا بَعْضِي بَعْضِي**
 پیشگاه خدا و بیچ خیر کرامت زان نیست که او را اطاعت کند و در بیچ کار معصیتش روزگار سپارد فلان
 زنی و لا تقوی و رمالن و نکهاره آن روزه بدر یعنی معصیت خدا ابر با کتاب سستی دیگر چاره نماند که چون بن
 کلام بی پای رفت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام علیه که حاضر بود با دست برکت نمود در نماز که فرمود
وَتَعْلَمُ عَمَلُ أَهْلِ النَّارِ وَتَرْجُو أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ کار و کرد روزه خیان را پیش گرفته و امید آرستی که درشت
 جاکم آیری در ارتداد اعلوب مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود **قَالَ اللَّهُ سُجَّانَ إِذَا**
عَدَىٰ مِنْ بَعْضِي سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنِ الْبَعْضِي یعنی حدای تعالی میفرماید هر وقت کسی بکسب بغضت و انتقام
 سناقت است حسینان لرید و در خدمت من بگناه اقامه باشد مسلط بکردم کسی ابر او که مرستناست بغضی که
 خدای شناس و شقی سفاک را که او را رحم و رحمت و عفو و عفو مروت نماند بر و چهره میازم تا از هر جهت
 اسباب عاری و ذلت از بهرست فراهم کرد و کتاب جامع الاخبار صدوق علیه آرحمه صلوات
عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَعَثَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ كُلِّ ذَنْبٍ يُطَهِّرُ مِنْهُ فِي الْآخِرَةِ فَاحْلَاذِ
تَرَكَ النَّفِيَّةَ وَتَضَلَّ حَقْوِي الْأَخْوَانِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرمود خدا تعالی پیام زرد
 کنا ابر که انوش پدید کرد و باب عفو و رحمت او را در آخرت مظهر میفرماید مرد و گناه را با علی ترک تقیه را در موف
 تقیه و ذکر ضایع ساختن و بیوده کردن ایدن حقوق برادران دینی را هم حروف کوبه مینک معصوم علیه السلام
 رک تقیه را گناهی بزرگ شمرده که در خاتم رشت بیت از است که بسیار میشود که ترک بغیه صورت مغاضبه عظیمه میشود
 لطمه ای بزرگ بر دین و دهب و رسیده و غنای رنجیه و فتنهای بر رک نکینجه و غلوب مخالفین را نسبت به کجا
 و غاد و دوام و بناب بر ضلالت و جهالت و عوینت میگرداند و این در مین حکمت است و دان بر سب
 صدق و حقانیت چنانکه تصبیح حقوق اخوان که دلیل بر خروج از مدارج عدل و دخول در خطای ظلم است برها
 نتیجرا دارد و صورت انهدام قواعد عدل دین و ملک و امین است و طایبی از مخلوق از مخلوق آید و سواضع ضرر
 زیان حکم بغیه فرموده اند با اینکه هر دو ان در مقام عجز و چارگی یلسان هستند پس تقوی در حضرت پروردگار و نما
 که لارا آلفضانه و حکم تکلیف چگونه خواهد بود و دیگر در کشف الغم مسطور است **حَقَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِقَدْرِ عَلِيٍّ**

عبدالله بن عباس

محمد بن باقر

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

وَأَسْخَرْنَا مِنْهُ لِقُرَيْبٍ مِنْكَ وَإِذَا صَلَّيْتَ فَصَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّجٍ بِعِزِّهِ مِنْ خَدَايَ وَمَحَبَّتِهِ وَزَيْدٍ فِي حَضْرَتِهِ أَوْ بِعِزِّهِ مِنْ شَيْبَانٍ
 بسبب اینکه هر تو قادر و هر کوزه مقام توانا است و از روی شرم کین آرزوم جوی باش بسبب نزدیکی او بتو و دانایی و
 بیستایی او با شکار و نهان تو و چون نماز بگذاری چنان از روی خضوع و خشوع و عجز و امید بگذار که از این پس زبان
 نیابی و این زمان و این نوست تا پس پشمانی نیابی و آیتان و ما نصنع ذمینه و چه بفرم کن از آنچه از روی
 عذر بگویم یعنی بر چیز از آنکه کرد آن امور و افعال اعمال بگری که در شیخ و کوه بید کی ما از آن عذر باشد یا از اعمالی
 که ما کناره سببیم بوی نیکو کناره جوی مقصود نیست که ما که کار فرمایان عوالم و معالیم ایجاد بر مصالح و مفاسد امور عباد
 ظاهر او با صفت و اما هستیم و شما ای جمله که در کان دبستان علم و دانش استید و بگردد در جاده ای ضلالت و جهالت
 و صحابی غایت کور و کر که رفت رید و بفرز نور و فرغ ما راه از چاه و دیوان ماه و سپیدار سباه و نور از تار و مور از
 ما زبوا ایند شناخت باری یکی راه را ضعیف و محول قصد و سلیق استقیمه خوبتر از کار فرمای در راه نالی مغزول از
 و باد یال هدایت و اقبال اتصال اتصال جویند تا بهر دوسرای رستگار و کامکار باشد و خفیه الله خوف البس
 بالنعن ذم از خدای در بیم و پر بهر باشد تا آنکه بیم داشتند که از روی عذر ما شد یعنی روی نامل فکدر در شرا
 قدرت و مدارج صنایع حضرت احدیت و کمال علم و قهاریت او مکن باشد و تحقیق از عذاب و حال و بزرگی او بیم
 و بیت باشد و نیز همتا هم زمین عابدین علیه سلام میاید آیتان و الا ینهاج بالذنن فان الا ینهاج
 اعظم من الذنن یعنی بزرگتر است از گناهان و اشتباه استید از نیک بر معاصی شادان و سرور باشد چه اخبار و تبلیح و سرور در معاصی از آنجا
 و روح بر تراز است یعنی از کتاب معاصی چون از روی خصل و دوسه شیطان و اشتباهی نفس تار است فخر
 آنکه بجهت نباهت که بر ارتکاب آن اثم سرور مانده چه سرور بر معاصی و فخر علامت حیان و عز و است و در نهم
 از جل جلاله بفرقه نیست و نیز اسباب خدای و خسران خواهد کردید از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه
 که فرمود روزی در حدیث علی بن حسین علیه السلام انما یقصد الذکر منه و فرمود و الله لو ساء انوار زمانه قلب
 سلبان لفسله و لقد احاد رسول الله سلی الله علیه و آله و آله یقصدانها فما ظنک انما یقصدانها ان علم
 العکماء صغت لتصغت لا یحمله الا من سلی من رسل او سلیک من رسل او عند لا یحضر الله قلبه
 للایمان فقال و انما ذکر همان در عالم است که در آنکه ما سلینا انقل الله فلیدیل شد و ما سلی من رسل الله
 اگر بداند و در پنجم از ارباب سلمان جانی در بر ایند او سلیک سلیک سلیک در بر ایند و در
 فقه بر زبان نیاید و اگر بگوید مانند او در سلی از وی بشنود او را که در سلیک و در سخن سلیک و در آیه قلبان
 در آن کتاب و صاف است و نظر فیت نیست که دارای آن علم باشد و چون بیرون از اندازه خط و او را است لایه و پیش
 در وی دیگر کون بشود و او را یک باشد باینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله در میان هر دو وقت عداوت و رشتن بر روی
 استوار فرمود یعنی باینکه مقام و منزلت ایشان در عوالم مساوی است و صفات و دیگر صفات با من در بر رسید از عداوت
 بسوار که در حدیث در این صفات این طور بیانیت معافیت خواهد شد چون حال مانند این دو تن بین منول باشد
 بسبب است و تا بهر که در عالمه علماء یعنی نموده ای و اعلییت رسول خدا صلی الله علیه و آله صلب و سبب است هم
 و در بیان و عذر را در اصل و نقش کران با راست حاظر من علم تواند شد که بر سبب سلی باور شد غایت باشد بوسی که

بر پر بهر از تبلیح در معاصی

فمنه نخرت بر آینه

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

خدای دل اور برای فراوانی بیان سخنان کرده باشد آنجا میفرماید و اینکه حضرت سلمان از جمله این نوع علمای اعلام در شمار آید آنست که او مردیست که با اہلبیت اختصاص حاصل کرده از نیروی او را بسوی عالم نسبت دادند و اینکلامی است برای آن فرمود که اگر در تقیہ با پاره اجبار و کلمات و اشعار آن که از اہلبیت سلام است علیهم اجمعین وارد است کسی اورا تکلمت آن مضمون نباشد بر قصور دانش نارسائی فهم نویسی حمل نماید نه آنکه او در مکث و ریب کرد و دو چو احادیث و اخبار اہلبیت سلام است علیهم اجمعین و توفیق لطیف است چنانکه از امام علیہ السلام پرسش کردند صیبت مغنی بن کلام حضرت صادق و سلام علیہ خدی بنی لا یخجلہ ملک مہذب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن اللہ قلبہ للإیمان فحاشا الجواب إنما معذتہ الصادق علیہ السلام ای لا یخجلہ ملک ولا نبی ولا مؤمن ان الذلک لا یخجلہ حتی یخرجہ الی ملک نبی و النبی لا یخجلہ حتی یخرجہ الی نبی غیرہ و المؤمن لا یخجلہ حتی یخرجہ الی مؤمن غیرہ بهذا معنی قول حسد بن علیہ السلام یعنی حدیث ما را نہ ملک تعجب و نہ نبی مرسل و نہ بنده مؤمنی که خدای دل او در برابرش مرزوده باشد حمل و احتمال نمیکند جواب آمد که مغنی قول صادق علیہ السلام است که ملک الی غیره حمل و احتمال نماید بعلی دیگران امانت و ودعت را بار کند و در جمیع چنین پیغمبری حمل نمیکند که ما پیغمبر دیگر تجویز نماید و بنده مؤمنی حمل نمیکند که بنده مؤمن دیگر ندارد و معنی قول جدم علیہ السلام نیست با تجاہل امام علیہ السلام را کرد و افعال همه صعب و مستعد است و نباید آرزو و مندان علم و دانش و چگونگی آن بود چه از آن مقامات و مراتب و توانائی و ظرفیت نباشد آرزوی اینها را نتواند نمود در کتاب کشف الغم ابوالطیب عامر بن امله مسطور میباشد که امام زین العابدین چون آیت مبارک فرماید یا ایہا الذین اتوا تقوا اللہ و کونوا من الصّٰفین یعنی ای کسانی که سجدای ایمان آورید در حضرت خدای از در تقوی و پر بندگی با شہد و با صداقتان شمار روید عرض میکند اللہ تعالیٰ فی ان علی در وصایای هذه التذکرۃ و اعنی بعزیم الایثار و حبیبی حسن المستغنی من نفسی و خدی فی منہا حتی یخرجہ خواطر الدنیا عن قلبی من ردّ حسینی منک و از زقنی قلبا و لسانا بتجار بیان فی ذم الدنیا و حسن الثجافی منہا حتی لا اقول الا و صدقت و آری صدایق اجابتک بحسب توفیقک حتی اكون فی کل حال حیث اردت فقد قرعت بی باب فضلك فان کحای سنان قال قتلی منوقها ای خدای من برابرش در برترین درجات پایمان نماید و باسبب توبه من تقاضای این دعوت صحتی کنونوا مع الصادقین و مراد از غریمت بر این اادت است فرمای و نفس را از کوفی و در یافت حوائج همه در حسن عاقبت است و موہبت نامی و مراد از کزنده جو حسن و مستحبات نفس نامه بازدار و برای نیات مستحسن بر اینها سبب جلتان برده سردی و سلامی که از بیم خشیت در قلب من جا کرده دل من از ذرات جان و مال استیامی کونما کون کبسان مجرود آسوده کرده و مراد دل و بیانی جانش که در کوهش جهان نابکار و باستان از کزنده و زیب روزگار ناپایداری مسامت و مستحبات جاری و معادنت نمایند با بنر صدق یعنی کتم و جز بر بستی خیری بر زبان نکردهم یعنی آنرا انما علمای فرمای که باید بپای خود بر کوه پیدکی و ناساستی جان غدار مر آگاهی سپارد و زبان کویمانی بخش که به تعبیر ثمانی الضمیر قادر و جاری کرده مرا از مصایق و مظان اجابت خود بنامی و بحسن توفیق خود از این نعمت دانا و ناسی نامہر خالت که بدان اندر میسر ارادت و رضای تو باشد با ما فقه و فاقی که بمغسان هر مردودیت البوث بفضل و کرم ترا با جنت مان و در مذکره استغاثی

در کلام حضرت سید الساجدین

در کلام حضرت سید الساجدین

ربع دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

تنبین بفرست
باشد

شکفته که میباشند و در کفر و کجاست و حتی امتی اصیف محسن الدنیا و مقام الصدیقین و انخل عزمتا
 بین ارباب دینیه بحد الخطایا اشتکی ذل ملک الدنیا و سوء احکامها علی فقد رأیت و یحفظ
 لو کنت فإذاه قهریم أو انصر بنو یقظانه و کلا الا فی تکبته و فحیته و کاسر مراد ان ذعافا اذ وقتها
 و ناسد تا کجا شیخ و محسن این که بان کمن را که جموعه فرین بین تبین و این کبزه بر شمارم و از تمام صدها پس باز کبزه
 تمسک نام و نوبت و در دنیا که سبب است قاست مبدای خطایه حاصل است بخوبی پس بر دم نگاه ایستاد
 دنیا و سوء احکام جهان که بین فرود آمده بشکایت و شکوی پردازم همانا کسی شنیده و دیدم اما چه خوش رها
 فهم و بختیاری و فرزند است و بیداری و فروغ بیدیش و پوشیاری دیدمی و شنیدمی ملین و بس که هر چه است
 ارض و سموات ملاقات و تعاسات کردم بحد کتبت و غیبت اندر غیبت بود و آنچه از دست باقی بر بزرگرونا
 باز کون و شنیده بر سرهای ناگوار و کاسهای بر هر جان فکار بود و حتی امتی اعتلای بالادانی و استکن
 بالغرور و اعتدال تنسبی للدنیا علی اخضا صد سوء الا عین الدار من ملکاتها و فاعترض لیکبات الله
 علی و ارجس اشمال البقاء و قوارع انوار تخلف حکمی فی نفسی و یعدل حکم الدنیا و حق المنايا
 اتی و ادیسل کند عینها طریقی و علی طریقیها و اجده قافی بارز و امی غیر می مانی و امانی بین جلا ساه افات لهما
 علل و زرمه ارینه به نیت و عور نعت و در فرار و سکون کرم و نفس خوشتر است در یافت لذت
 جهان زست فرجام به کن دنیا اما کلام و همی ساند به روز سپارم تا کرسو اعتداد و اعتدالات ملکات ملک
 آیش جاره نماید و شش بر بهر و و طالی که در غیبت نبات رد کاره بر من در است که فرار قاف
 و در پند ظات و ادرت بهمان و در است از سر سوی بر من پند و افکنده و چار شده ام و همی نرسد و منقرض
 هستم با کمر تجمه ده ام و تمام اشمال من و جاودانی در آیم با یک قوارع مرک عمود ای موت بهر آن و سر است
 آنچه حکم برانده ام و زرد و اندام و شیره و نفس من بزرگ آن کرده اند و هر دقیقه زمانی بجاتی و دیگر و مزایای دیگر بر آورد
 لکن دنیا بر پنج عیست بر پای و امید کی عادت و زایش دواهی نیز برای و بس چو قوت از حل و قزایش نایس سکون
 کند و رسته نه در اقطوع نکر داده و در هر دو ای سکون کرم یاد هر پنده خانه جویم نیول عادت بر سر عام نهد
 مرکب ده ای تمام و کجام نماید و کز خوشتر بر آن گذر نامیم و بر آن اثر شتابم منی بهر حالت دستخوش صوارم و
 و قوارع عادت و مرکب بایا و سوا کب سنایا بخوبی کشت و بیرون از این راهی در خواهم نوشت و بسج کز بر کزیری بخوبی
 یافت و حتی امتی تعدلی الدنیا فظف و اتمتها فحقون لا تحذث حیده الا یخلو فی حیده و لا یجمع شملا
 لا یفریق شمل حتی کانتها عتی حجه ضنا فناد علی الالفه و تخذ اهل النعم فقد ادبونی بانقطاع
 و فرقی و اومض لے من کل اونی بر و فها و ما چند روز کار کفر قار با من بوده رود
 مرا بفریب و نیرنگ خود کفر قار به من بوده و در ما بفریب و نیرنگ خود کفر قار بوی و نیرنگ نماید و هم با خرابه و فاکند
 و آنچه سیاه داده تخلف بوزر و در دنیا را با خوشتر این در است شمارم و با من زود کوشی و خیانت این سپار خوشی
 و کردار دنیای ما سایر کار برایست که بر زرد و سرخ و بنر و سفید و نایسهای رنگارنگ و بازیچه ای کون و خطام دیدم
 خود جانیان ز دستخوش فریب و نیرنگ خود بگرداند لکن جانیان را که این دنیا پیش کمر زرده و این بختت فراوان سخت

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

کونا کون و جنبشهای زکاتگان مینا باشد که بکینا گاه این باز کردون شکار و این قزاقوشن نیز سقار چک و بان سکیا
و آدمیرا میر باید و بدامنه بس خطرناک بدمار و بلاک بیار و چگونه در چنین تعامی ناسن و منزلی بی اعتبارا ناکه مجال خود انا
و شناسا باشد آهنگ سکون نیمایند با اینکه پدران را برک پسران و چار بیازد و پسر از تبرک پدران با چای غریبا
و پارای و لهای ایستازا نا چیز میگردا. و سرور دلهای ایشان را میر باید و روشنائی دیدار ایشان را میر دو دلهای بس
سخت را بایرهای حوادث و سهام صواد در بهمیشکانه و باسن فراق و امیب جدائی بر تافته نیماید که بس وقت بر پیش
آن آتش و نسیب آن بسبب نبروی شکبانی سکون نیابند و ما عسیب ان اصف من محن الدنیاء
ابلاغ من کشف الغطاء و کما به دور الفلانی من علوم الغیوب لست اذکر منها الا قتیلا اقمته
او نغیب خبری میخاف عنه فاعبر آیتها السامع لهدک ان الاعم و رد الالیم و قضاة ما لسمع
و تری من سوا اثاره فی الدیار الخالیة و الرسوم الفانیة و السربوع الصموت و کما عالم
افنت قام نیک شجرة و لا بد ان تغنی سربعا لحوقها و بیسح نواغم خیا که باست از محنتهای روزگار باز شمارم
و بوصف بکنجا نم یعنی چون بیرون از حد است در چمبر توصیف خیر گذارش نیاید و بان دانشهای نهانی و علوم
پوشیده و پنهانی که گردش کردن بر آن موکل است کشف عطا نمودن و پرده بر گرفتن از آن پوششها و ستورا
را بالغ نمی توان شد و از گردش صرخ کردن و انقلابات این کهن کیهان بیسح بخاطر م نیاید که کشته که در پیش
فاوز و ال ساخته باید نهایی کس نیز که در زیر خاک پنهان داشته و نظر از چهر شان پر دراخته و دل از مهر ساتی سخت
پس بیده عبرت بنگر و بگوشن و شن بشنوی کسیکه شنونده تباهی استها و زوال نعمت است و قطاعت انجا ما و
باحت فرجامها و رسوائی انجا میدن آنچه نیکه مکران بستی و شوا باشی از سوا اثار و رشتی ز قار و کردار انا
با آن دیارهای ویران از یارهای خالی و نشانیهای فرسوده فانی و آسختها و عشرت کاهها که سانسین
بدبوش و خود بچله خاموش مانده اند یعنی اهل و بسان آنها یکسره ببا و فخر فقه و بوادی خاموشان خفته و اکین
آن یار را در غارها جای و منزل حسرتها و آرزو بزل اندیار را سورا سورا کن و منزل آنورا و سورا را بطور
قبور و شکمهای کور حامل و شامل می چه آرزو که بگور بردند ای چه اشکال از زمین که با ما رومورختند و چه بسا
کسان که بهزاران آمان آمان از دافعا دستخوش فاوز و ال شدند و اکنون نالها و آئین ایشان در
زیر خاک سچس پیناک نیست و روزگار با غم و اندوه ایشان سازگار نیست و برنج و شکیخ ایشان تیار نیاید
و انا که بر جای مانده اندنا چاره چه زود تر با ایشان پیوسته و در معرض فنا نفته و در هم شکسته گردند فانظر
بعین قلبک الی مصارع اهل البدخ و فاعمل معانی الملوک و مصانع التجارین و کیف عز کتلهم الدنیا
بکلا کل الفناء و جا هر نهی بالمتکرات و تحب علیهم اذبال البوار و طحنهم طحن الرجال لخب
و استودعهم هوج الیراج تحب علیهم اذبالها فوق مصارعهم فی فلوان الارض فلیک مغایمهم
و فیک قبورهم توارثها اعضاءها و حریقها پس از روی دانش و راه پژوهش با دیدار قلب و ویدول
بمصارع و مقابرو و مالک اهل شرف و زینت و علو در تب تیک بنگر و در معادل حسینه و تصور رفیقا و دشمنان
و عمارات و مصانع جباران ایستدش نیابل و تفکر کرای که چگونه لطافت کیهان خدا را ایشان را در پهنه بستی فرومای

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۶۸

روزگار بناچار آنها را فاشا فاش و آشکار دستخوش قوارع منکرات و صیبهات گردانید و ایشان را در اقبال
بلاک و بوار سپرد و آن بدنه های بناز و نعمت پروریده را در زیر آسبای دواهی و بلا یا نرم ساخت چون دانز که
سنگ آسبای نرم و آرد گرداند و از آن پس خاک وجود ایشان را با دفا و حوادث باد و اذیال و بال و نکال و خرا
برقرار مصارع و کودالهای ایشان که در بیابانهای پنهان و نامشکربود بر کشید پس اینست انجام آن سوره غزوة
و ساکن عشرت و سرور ایشان و اینست قبور و کورایشان که جمله را اینجمن خنجر بحریق و فشار خود فرو سپرده و در
سایده و بیفشرده است و آتش دواهی و نار عذاب و بوار سوزانیده است **أَيُّهَا الْجَنَّةُ فِي نَادِيٍّ مِنْ مَضَى مِنْ**
قَبْلِكَ مِنَ الْأَمِيمِ الثَّالِفَةِ تَوَقَّفْ وَنَفْتَهُمْ وَأَنْظُرِي عِزِّ مَلِكٍ أَوْ نِعْمِ الْبِنْرِ أَوْ بِنَاتِهِ الْفِي الْأَنْصَتِ أَهْلَهُ
قَرَّةً أَعْبَنَهُمْ وَفَرَفْتَهُمْ أَدَى لَنُونٍ وَأَلْحَقْتَهُمْ نَحَا وَيَقِ لَتْرَابٍ فَاصْحُوا فِي فِجْوَاتِ سُوْرِهِمْ يَنْقَلِبُونَ وَ
فِي بَطُونِ أَهْلِكَ عِظَامًا وَرَفَانًا وَصِلْصَالًا فِي الْأَرْضِ هَامِدُونَ وَاللَّيْلُ لَابْنِي اللَّيْلِ الْبَلِيَّةِ
وَالْجِدَّةُ لَا لَيْسَ عَاخِلُهَا يَنْبِي كَيْسِكُمْ سَخْتِ اجْتِمَاعِ دِيوِزِي وَكُوشِشِ نِيْمَانِي دَرِ آثَارِ وَعِلْمَاتِ نِشَانِ بَرَكَةِ
کروه و پیشینان انبوه که پیش از تو کجیمان اندر بوده اند چون تو بهر سوی و کرانه در نظر و در بگذر و هسی غمی ای تو
نیز چون آثار ایشان نمودار آری در نمایش ایشان را بفرایش آوری پس چندی توقف گیر و فهم دور اندیش گرد
ساز و بیدیه دانش دگر و بسین که کدام غز و حشت ملک یا نعیم و نعمت انس و بشت و سرور لطف و نعمت
و صحبت و مراغت است جز آنکه قره عیون و فروغ دیده صاحبان آن و سرور خاطر ایشان را که در شش روزگار
گذر مانده و پنج دواهی روزگار رحمت ایشان را پراکنده داشته و ایشان را در شکم خاک بجای ساخته و بناگاه چکان
نمودند گاهی که خویشترا در زیر خاک و شکاف کور بدیدند که بهر ساعتی دیگر کون شدند و در بطون بکات و درون
دواهی و بلیات خاک و خاکستر در میان زمین و چکال عقاب و نکال مانده مغالی خشکیده و وصلصال شده
من سو کند همی خورم که گز و شل لیل و نهار و جنبش این صرخ باز کون کردار بیسج سرور و بشت طراه
و تازکی بجای نخواهد گذاشت و بیسج پیری نو نباشد جز آنکه هر چه زودتر دستخوش فرسودگی و تنباهی گردد و کوفت
بود شود و فی مظالم اهل البرزخ و خوں نیک الرغد و طول فیک الاقامة طغیت مصابیح النظر و
اضحاک غوامض الفکر و دم الغفول اهل العقول و کوبقت منلذ ذلیله طوامر قوامید نیک
الغرفان فوهت بآسَاء الملوک و هفت با تجارین و دعوت الاطباء و الخکماء و
نادیت معادن الرهاکة و الانبیاء اتملن اتملن السليم و انکی نکاء الحزن و نادیت و لایعین
مناص سوی انهم كانوا قبانوا و انبی علی جدد قصد سربعاً لحوقها و در مظالم اهل برزخ که در بیابان
اینجمن و اینجمن باز داشته و گران هستند و آتش حرص و آزارها بجله خموش و خمود بافته بگرد و در طول این
و درازی این در ماندگی تا مل و فکر و مای که چلو بصر غمهای بنی شها خاموش و تزییبات فکریه و ذمستیه امواج
حیرت و ضحرت سر پوشش که دید به نامردان خردمند کوشش میکنند کسیر اگر چنین عوالم و معالم غافل و
جاهل ماند و تا چند در فرد مردن و دیگر کون شدن آتش حرص و طمع و آزار این غزفات کسفت بیان شاد کام و
شادخوار بجای خواهیم ماند و از مرک سلاطین خبر خواهیم شنید و بغای جبارین آواز خواهیم یافت و پشکان و دلبان